

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا وحبیب قلوبنا  
وطیب نفوسنا ابی القاسم المصطفى محمد  
وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين  
واللعنة على أعدائهم اجمعين

قال مولانا الامام الصادق عليه السلام: أن لا يرى العبد لنفسه فيها خولة الله ملكاً، لأن العبيد لا يكون لهم ملك، يرون المال مأل الله يضعونه حيث أمرهم الله به.

بندگان برای خود در آن چه که خدا به آنها محول کرده ملكی را احساس نمی کنند، تملکی را احساس نمی کنند، مال را مال خدا می دانند و هر جا که خدا امر کرده و در هر موردی که خداوند امر کرده آن مال را در آن مورد صرف می کنند.

مدتی بود که ما طبق آن چه که مد نظر داشتیم و بعضی از مسائلی که مد نظر بود، همین طور نشسته صحبت می کردیم. تا اینکه دو قضیه، دو مسأله باعث شد که حقیر نسبت به این مسأله تجدید نظر کنم؛ یکی اینکه احساس کردم رفقا و دوستان طبعاً در ارتباط تخاطب و مشافهه گاهی اوقات مورد زحمت واقع می شوند و مسافت دور است، هم برای گوینده و هم برای شنونده، متکلم و مستمع، طبعاً بهتر اینست که با افراد روبرو باشد و این تأثیری بیشتر در طرفین دارد. مسأله دوم که بسیار مسأله مهمی

است و می‌توان گفت که مطلب اوّل نسبت به مطلب دوّم در واقع چیزی به حساب نمی‌آید؛ او این است که در سنّت، القاء مسائل اسلامی و مسائل اخلاقی باید براساس سنّت پیغمبر و سنّت شرع و ائمّه باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان برای مردم در مسجد مدینه وقتی که حضرت به مدینه تشریف آوردند و آن مسجد را با آن کیفیت بنا کردند دستور دادند یک منبری برای آن حضرت، سه پله، تهیه کردند و ساختند و حضرت روی آن منبر می‌ایستادند و گاهی اوقات می‌نشستند، اگر صحبتشان کوتاه بود می‌ایستادند و اگر صحبتشان یک قدری طولانی بود می‌نشستند و به این نحو برای مردم بیان می‌کردند



مسائل اخلاقی و مسائل شرعی و مسائل اجتماعی را. چون قبل از ساخت آن منبر به یک ستونی تکیه می‌دادند که الآن به نام ستون حنانه معروف است و وقتی که آن منبر ساخته شد روی آن منبر قرار گرفتند و آن ستون از فراق پیغمبر ناله کرد و همه هم آن ناله را شنیدند که الآن به نام ستون حنانه معروف است، در کنار آن ضریح مطهر. علی کلّ حال سنت پیغمبر منبر است و باید خطیب و شخصی که مسائل اخلاقی و اسلامی را مطرح می‌کند باید براساس سنت پیغمبر مسأله را انجام بدهد و به همان سیره عمل کند. تربیون و امثال ذلک، ما در اسلام نداریم. بله، البته ممکن است در بعضی از محافل غیر مربوط به القاء و مسائل تخاطب نسبت به مسائل اخلاقی و دینی، آن مورد استفاده قرار بگیرد اما برای مسائل اسلامی، اخلاقی، نصیحت، تبیین مسائل شرعی، آن احتیاج به متابعت از سنت پیغمبر دارد. در سابق تربیون ما نداشتیم و این تربیون یک سنتی است که از غرب آمده. آنها برای تو مجالس خودشان مجالس مقننه، سخنرانی‌هایی که می‌کردند در زمان سابق، تقریباً از حدود زمان پهلوی اوّل این تربیون وارد ایران و جزء فرهنگ ایران شد، قبلاً اصلاً ما تربیون نداشتیم، حتی پادشاهان سابق و سلاطین قاجار و امثال ذالک اینها اصلاً از تربیون استفاده نمی‌کردند. اگر می‌خواستند در جایی بروند خطبه‌ای بخوانند در نماز جمعه و اینها، سلاطین گذشته، حتی سلاطین مغول وقتی که در زمانی که در ایران حکومت می‌کردند، سلاطین خوارزمشاه و خوارزمشاهیه و اینها، تمام اینها از

منبر استفاده می کردند و روی منبر می نشستند و برای مردم صحبت می کردند. از زمان پهلوی اوّل رضاشاه این مسأله تریبون آمد و جزو فرهنگ غیراسلامی ایران قرار گرفت ولی باز در همان سنوات خطبا و روحانیون، اینها همه از منبر استفاده می کردند تا قبل از انقلاب و من خودم به یاد دارم بزرگان و خطبای معروف و مشهور که حتی الآن از تریبون استفاده می کنند، سابق از منبر استفاده می کردند، قبل از انقلاب و با همین منبر مردم را به سمت دفع ظلم و رفع ظلم و عدالت خواهی سوق می دادند و مردم از پای همین منبرها حرکت کردند و از همین مجالس مردم به پا خواستند و آمدند و دودمان و طومار آن حکومت ظالم و مستبد را برانداختند.

روی این جهت بر روحانیین و علماء لازم است از هر طبقه و هر صنف، بدون استثناء، که به متابعت از سنت پیغمبر از منبر استفاده کنند. چه اشکالی دارد به جای صندلی و امثال ذلک، منبری باشد، منبر دو پله ای باشد، منبر سه پله ای باشد تا مردم همه بدانند و آن اصالتی که لازمه رشد اجتماعی و استقلال مملکت است، این اصالت برای همه مشهود باشد و معروف باشد؟ در جایی که کشورهای دیگر اسلامی در خطبه های نماز جمعه شان از منبر استفاده می کنند یک مملکت شیعه که خود را منتسب به امام می داند، خود را منتسب به سنت پیغمبر می داند و می خواهد از آن سنت برای تبلیغ مرام و مکتب خود به دنیا استفاده کند باید بیشتر متوجه این نکات و این ظرائف باشد و این دقائق باشد. به جای صندلی از منبر استفاده کنیم،

چه اشکال دارد؟ هر کسی می‌خواهد باشد، در هر رتبه‌ای می‌خواهد باشد، این بهتر است، روی صندلی بنشینیم یا اینکه روی منبر دو پله بنشینیم و برای مردم صحبت کنیم و مردم هم بدانند که این روش و این خصوصیت همان روشی است که مورد رضا و پسند پیغمبر و اولیاء اوست. این چه مسأله‌ای به هم می‌زند؟ ما اصالت‌مان و آن هویت‌مان بالاتر از این حرفها است که به سخنان بعضی و خرده‌گیریهای بعضی منفعل بشویم و متأثر بشویم و میدان را به دیگران واگذار کنیم و در حالت انفعالی که «آی! حالا بد است»، «حالا نمی‌دانم چطور هست»، «حالا این طور است» نخیر، اینها هیچ کدام نمی‌تواند دلیل و نمی‌تواند حجّت برای تغییر از آن سنت باشد. ائمه جماعات، اینها به جای استفاده از تریبون چرا از منبر استفاده نمی‌کنند؟ یک منبر بگذارند مثل منبر رسول خدا، ما به عنوان نماینده رسول خدا داریم خودمان را معرفی می‌کنیم و به عنوان نشان دهنده همان مکتب و همان مرام داریم خودمان را معرفی می‌کنیم، از یک طرف شعار نه شرقی نه غربی می‌دهیم و این سنت و فرهنگ غرب را محکوم می‌کنیم و از طرف دیگر خودمان به دنبال این مطالب می‌رویم. چرا؟ پیغمبر منبر داشتند، ائمه هدی منبر داشتند، حتی خلفای بنی‌عبّاس و اینها همه از منبر استفاده می‌کردند و سنت بر این بوده که از منبر استفاده بشود. قبل از انقلاب، ما خودمان در بعضی از نماز جمعه‌ها شرکت می‌کردیم، من خودم بسیاری از روزهای جمعه در نماز جمعه مرحوم آیت الله خدا رحمتشان کند مرحوم آقا

شیخ محمدعلی اراکی در همین مسجد امام، من خودم شرکت می‌کردم. ایشان روی منبر می‌ایستادند و نماز جمعه می‌خواندند و خطبه نماز جمعه قرائت می‌شد. بعد از انقلاب حتی باز هم ما شرکت می‌کردیم، در نمازهای دیگری که در این طرف و آن طرف می‌شد، همه اینها از منبر استفاده می‌شد. من نمی‌دانم به چه دلیلی این سنت تغییر پیدا کرد و الآن خطیب نماز جمعه می‌گوید که: ما از تریبون نماز جمعه اعلام می‌کنیم. نماز جمعه تریبون ندارد، نماز جمعه منبر دارد، منبر بایستی که برای مردم به عنوان مظهری از تمدن اسلامی، نه تمدن به معنای زرق و برق ظاهری، بلکه تمدن به معنای اصالت در هویت، اصالت در آن استقلال فرهنگی باید مطرح باشد. الآن در جایی که فرض کنید که یک پیپ چرچیل را در موزه به عنوان سبیل سیاست او نگهداری می‌کنند و با چه وسائل کذایی اینها، آن وقت ما می‌آئیم و فرض بکنید که به همین راحتی میدان را به حریف می‌بازیم و منفعلانه، اگر این کار را انجام ندهیم می‌گویند اینها عقب گرد کردند، اینها برگشتند، باید خودمان را با جامعه وقف بدهیم، با چه چکار کنیم. در حالتی که تمام این مسائل، همه، مسائل، حاکی از روح انفعال است، روح تأثر است. بعضی از دوستان ما الآن ائمه جمعه بعضی از شهرستانها هستند و اینها اول کاری که کردند آمدند منبر گذاشتند. مرحوم آقا رضوان الله علیه وقتی که می‌خواستند امام جمعه بشوند، به آنها مطالبی را متذکر شدند؛ یکی از آنها این بود که باید شما تریبون را بردارید و به جایش منبر

بگذارید و بروید روی منبر و بعد هم ردا بپوشید، همان طوری که رسول خدا ردا می پوشید نه این عبا، ردا. ردا یعنی يك قبا و يك پارچه‌ای که این پارچه را روی دوش می اندازند، پارچه سفید یا زردی، همان طوری که سنت رسول خدا در هنگام اقامه جمعه به این نحو بود این مطالب به گوش ما نخورده و به این نحو شما باید بروید و صحبت کنید و اصلاً کیفیت نماز جمعه و خصوصیت نماز جمعه را امروز مجال نداریم، اگر ما برای دوستان عرض می کردیم آن وقت متوجه می شدیم که همین نماز جمعه چه تأثیرات عجیبی ممکن است داشته باشد و دشمن چه مقدار از این نماز جمعه در هراس است به شرطی که این نماز با شرائط متابعت از سنت انجام بگیرد، از سنت پیغمبر انجام بگیرد. خدا رحمت کند مرحوم علامه محمد تقی مجلسی، پدر همین علامه محمد باقر که صاحب کتاب بحار الانوار، کتاب بسیار معروفی است ایشان در شرح و تبیین نماز جمعه در آن کتاب شرح من لا یحضر الفقیه شان، در آن جا می فرمایند که: چقدر مناسب است که خطیب نماز جمعه وقتی که بر بالای منبر قرار می گیرد و مردم را موعظه می کند، از مسائل اخلاقی بگوید و بعضی از اشعار اخلاقی را برای مردم با صدای بلند بخواند و چه مناسب است که از اشعار مولانا محمد بلخی و مثنوی، این اشعار را برای مردم باصطلاح بخواند. آن وقت شما خواهید دید که خطبه‌ای که با این مسائل اخلاقی و اشعار حکمی و عرفانی این بزرگان دین برای مردم باشد آن وقت چه ابتهاج و



بهجت و سرور و روحانیتی برای مردم می‌آورد که این روحانیت و این نور و این بهجت می‌تواند تا هفته دیگر مردم را سرحال و زنده نگهدارد، مردم را با نشاط نگهدارد، مردم را نسبت به مسائل آخرت و نسبت به مسائلی ... مردم را کاملاً متوجه قرار بدهد.

روی این جهت من احساس کردم که این صحبت به این کیفیت در حال جلوس شاید این ذهنیت را به وجود بیاورد که نکند ما هم خلاصه، بله، به واسطه بعضی از مسائل و اینها، نکند که دستخوش همچین تخیلاتی واقع شدیم و حالا رفتن روی منبر را خدای نکرده، خدای نکرده، برای خود کسر شأن می‌دانیم و صحبت کردن ...؛ در حالی که صحبت کردن روی منبر رسول خدا افتخار است. ما لایق نیستیم روی منبر قرار بگیریم. یعنی روی منبری که این منبر سنبل بیان مسائل اخلاقی و مسائل شرعی و مسائل اعتقادی هست هر کسی نمی‌تواند باشد. پس بنابراین رفتن روی منبر به عنوان جانشین بودن و مُمَثَّل بودن و نماینده بودن و حکایت کننده از آن باصطلاح مکتب و مرام بزرگان و اولیاء دین بوده. دیگر در این جا مطلب زیاد است که به چه نحوه ما باید به آن سنت برگردیم و از نقطه نظر فرهنگی بین آن چه که ما را از بیگانگان جدا می‌کند و بین آنچه که انجام او خَلَلی و نقصی در هویت فرهنگی ما بوجود نمی‌آورد، بین اینها ما امتیاز قائل باشیم. بین آنچه که انجامش و تأسی به آنها هیچ گونه خَلَلی به مسائل فرهنگی و مسائل

اعتقادی ما وارد نمی‌کند؛ مسائل تکنیکی، مسائل تکنولوژی، مسائل علمی، اینها چیزهایی است که نه تنها ما باید به آنها اقتدا کنیم بلکه باید بر آنها پیشی بگیریم. الإسلامُ یعلو و لا یغلی علیه؛ اسلام همیشه بالاتر است. مسلمین باید از نقطه نظر علمی و پیشرفت علمی و مسائل فنی و مسائل تخصصی و مسائل تکنیکی بالاترین مرتبه و سطح را در دنیا حائز باشند که متأسفانه این طور نیست و بسیار بسیار ما عقب‌تریم و واقعاً این يك تأسفی است برای مملکت اسلام که ائمه هدی مردم را به سمت تعالی و رشد علمی و تفوق علمی و استعلا بر سایر ملل دعوت می‌کنند. شما ببینید این مقدار که الآن فرض کنید که الآن به ذهنم آمد ما در اسلام تکیه روی نظافت داریم، تکیه روی بهداشت داریم. آیا در قرون وسطی همین‌هایی که الآن این همه مدّعی هستند، حتی خود همین‌ها در زمان فعلی این طور اهمیت نمی‌دهند، سایر ادیان نسبت به مسائل نظیف و مسائل نظافت اصلاً اهمیت نمی‌دهند. جایی که فرض کنید که در دربار پادشاهان فرانسه رفتن به حمام ننگ محسوب می‌شد. می‌دانید این عطرها و ادکلن‌هایی که از خارج می‌آید از کی مرسوم شده؟ اینها اینقدر حمام نمی‌رفتند که مجبور بودند عطر و ادکلن به خودشان بزنند، به خاطر آن مسائل خلاف اخلاقی و خلاف چیز و اینها، رفتن به حمام را دربار فرانسه و دربار انگلستان برای خودش ننگ می‌دانست. یعنی اینقدر واقعاً از نظر فرهنگی اینها منحصط بودند و پایین بودند. ما حمام برویم؟ آن وقت حمام

نمی‌رفتند هی عطر به خودشان می‌زدند. هزار تا میکروب و نمی‌دانم چرک و هزار تا مَرَض و اینها به خود می‌گرفتند به خاطر چی، به خاطر اینکه حمام نروند. هی عطر به خودشان می‌زدند. راجع به مسائل دیگر، راجع به اختلاطشان به نجاسات و مطالب دیگر که اصلاً در این جا جای صحبت ندارد. آن وقت شما وقتی که وارد فرض کنید که فرهنگ اسلام می‌شوید، النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ پیغمبر اولین کلامش «نظافت از ایمان است»، عمران از ایمان است، زراعت و رسیدگی به مسائل حیات اجتماعی از ایمان شمردند، تنظیف از ایمان است. چقدر ما روایت داریم در شب کسی سطل زباله خود در منزل نباید بگذارد، محلّ تَجْمَعِ شِیَاطِینِ است باید برود بیرون بگذارد. پیغمبر اکرم می‌فرمایند که: لَوْلَا اَشَقُّ عَلٰی اُمَّتِیْ لَأَمَرْتُهُم بِالسَّوَاكِ «اگر سخت و صعب نبود که بعضی‌ها به خاطر خلاصه مسائل و به خاطر بعضی از کوتاهی‌ها، این را اگر من می‌خواستم تکلیف کنم شاید بعضی‌ها مرتکب فرض کنید که عمل حرام می‌شدند در مخالفتش، اگر سخت نبود بر اُمَّت من، من آنها را بر مسواک کردن در شب امر می‌کردم» یعنی یکی از واجبات را مثل نماز، مثل روزه، مثل حج، یکی از آن واجبات را مسواک کردن قبل از خواب من قرار می‌دادم. در شب، ناخن گرفتن مکروه است چون ممکن است در شب انسان ناخن بگیرد و به واسطه کم بودن نور در آن موقع این موجب بشود که خلاصه يك عفونتی در این باصطلاح سرانگشتان او به واسطه چیز پیدا بشود، در روز، آن هم روز پنج‌شنبه و

روز جمعه. حمّام رفتن حدّ اقل در هفته یک روز، حدّ اقل، در روایات داریم مستحب است که یک مسلمان، یک روز در میان را حمّام برود. هر روز حمّام رفتن کراهت دارد ولی یک روز در میان اصلاً مستحب است. شما در کدامیک از این شرایع و از این تمدّن‌ها یک همچین مسائلی را پیدا می‌کنید؟ یعنی این مقدار که شمه‌ای من از او را یک مقداری من جمع‌آوری کرده بودم، خیلی مدّتی پیش، راجع به مسائل بهداشتی، یک کتاب روایت شده بود یک کتاب. شما فقه‌الصّادق امام صادق علیه‌السّلام را مطالعه کنید، فقه‌الرّضا امام رضا علیه‌السّلام را مطالعه کنید. این موقع این کار را انجام بده، آن موقع این کار را انجام بده، اینجا خوب نیست، اینجا خوب است، در این جا باید که رعایت مسائل بهداشتی بشود، چه نحوه غذا بخورید، در زمستان غذا چه جور باشد، در تابستان چطور باشد، تمام اینها را کی بیان کرده؟ همین ائمّه ما بیان کردند دیگر، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایاتی که مربوط به بهداشت است. ما در کجای از ادیان یا سایر تمدّن‌ها این مطلب را می‌توانیم مشاهده بکنیم؟ پس متابعت از آنها در مسائلی که موجب رشد اجتماعی انسان است، موجب رشد علمی این انسان هست و جامعه مسلمین هست، این از اهمّ واجبات است، نه تنها مُستَحسَن است بلکه از اهمّ واجبات است. نکته این است که ما به واسطه متابعت آن مسائل خلاف را در فرهنگ خود نیاوریم و آلا آنها هم بشرند، اینها هم بشرند، چه اشکال دارد؟ همان طوری که ما بعضی از مسائل را

از نقطه نظر فرهنگی به آنها ابلاغ می‌کنیم، به همه دنیا، ممکن است در میان آنها بعضی از مسائل فرهنگی باشد، بعضی از آداب باشد، آداب خوبی باشد، اینها را انسان باید استفاده بکند، اشکال ندارد ولی صحبت در این است که آن طور نباشد که به واسطه خود باختن آن هویت اسلامی و هویت فرهنگی خودمان را فراموش کنیم، این مسأله است. الاسلام یُعَلِّو و لایُعَلِّ علیه. ائمه علیهم السّلام، تمام آنها، در دستوراتشان، در مسائل اینها، همه به این نکته توجه می‌دادند. چه اشکال دارد که یک شخص در عین حفظ هویت اسلامی خود و متابعت از آن مرام و ممشای اسلامی ....

ما در یک جایی بودیم، در یک مجلسی بودیم. مجلس، مجلس عقد بود. موقع غروب شد و اعلانی که شده بود برای آن مجلس، آن اعلان از عصر بود تا پاسی از شب. گرچه این مسأله مورد نظر مرحوم آقا رضوان الله علیه نبود. ایشان می‌فرمودند: وقتی که اعلان می‌شود، عصر باشد تا موقع غروب، دیگر بعد از غروب دیگر همه به سرکار خودشان بروند و دیگر مجلس تمام بشود. علی کلّ حال در آن مجلس موقع غروب شد، من دیدم که مرحوم آقا از در خارج شدند و رفتند از در دیگر آن منزل وارد شدند، وارد اتاقی شدند، شروع کردند نماز مغرب را خواندن. بعضی از دوستان هم متوجه شدند آنها هم همین کار را انجام دادند، ما هم رفتیم. وقتی که نماز تمام شد دوباره به آن مجلس، ایشان برگشتند و ما هم

برگشتیم، ما دیدیم که بسیاری از همین افراد مخصوصاً از همین آقایان، افرادی که آن جا بودند همین طوری نشستند و مشغول صحبت هستند و بسیاری از اینها هم از ائمه جماعات بودند خودشان و همین طور مشغول صحبت و طبعاً مشخص است مسائلی که در اینجا مطرح می شود غیر از احوال پرسی و اینها چیز دیگری که نیست، مسائل اعتقادی و شرعی که مطرح نمی شود در این مجالس، حال شما چطور است؟ فلان کس آمد؟ نیامد؟ مسافرت رفت و از این .... و من خود شاهد بودم که بسیاری از این افراد تا ساعت یازده، یعنی در تابستان، تا ساعت یازده نماز مغرب و عشاءشان را نخوانده بودند، یعنی به چشم خود دیدم، نخوانده بودند و ما که رفتیم برای اداء نماز و برگشتیم مورد اعتراض بعضی واقع شدیم: آقا! شما مهمانها را گذاشتید و رفتید نماز خواندید. گفتند: مهمانها هم بخوانند، چه اشکال دارد؟ برخیزند، وضو بگیرند، صندلی را کنار بگذارند نمازشان را بخوانند، حالا به هم می خورد مجلس؟ صندلی را می گذارید، نماز را می خوانید دوباره صندلی را می گذارید در جای خودش، دوباره میز را می گذارید در جای خودش. نشستن و به حرفهای روزمره و لاطائلات مشغول شدن اشکال ندارد، اما در اول غروب، رفتن و نماز اول وقت را بجای آوردن که سنت پیغمبر است تا حدی که رسول خدا روزی برای مردم صحبت می کرد و نصیحت می کرد، موقع نماز که شد از منبر به زیر آمد در روایت داریم نماز ظهر را با مردم حضرت به جای آورد و بعد رفت

دوباره بر روی منبر، تتمه صحبتها مانده بود، بعد بقیه صحبتها را حضرت کرد. این اشکال دارد؟ و من قطع دارم بعضی از این افراد منزلشان جایی بود که اگر به منزل می‌رسیدند نماز مغرب و عشاءشان قضا شده بود؛ این را بنده قطع دارم. این صحیح نیست، این درست نیست، متابعت از سنت پیغمبر این نیست. انسان خود را با جریان و با مسائل روز و زمان تطبیق بدهد در حالی که سنت پیغمبر را هم حفظ کند، اشکال ندارد و این باید هم همین طور باشد. ما نمی‌گوییم الآن از مسائل فنی و امثال ذلک استفاده نشود.

اتفاقاً یکی از دوستان ما که بسیار مرد محترم و مرد متقی، آقای دکتر شهریاری که ایشان در زمانی که مرحوم آقا رضوان الله علیه در همین طهران در بیمارستان لُبافی نژاد، چشمشان را دکتر سجّادی عمل می‌کردند، ایشان اسیستنِ دکتر سجّادی بود؛ ایشان خودش برای من نقل می‌کرد، می‌گفت: ما با یک هیئتی رفتیم به یکی از این کشورهای خارج، کشورهای کمونیستی، ظاهراً کوبا بوده. در آن جا ما از بیمارستانهای آنها دیدن کردیم و از مراکز پزشکی و بهداشتی آنها بازدید کردیم، در ضمن یک هیئتی از ایران رفته بودیم. مسأله‌ای که خیلی تعجب ما را برانگیخت این بود که ما مشاهده کردیم در این کشور کمونیستی، این کشوری که به ظاهر مخالف با آمریکا و خلاصه به عنوان گروه مقابل با آمریکا و آنها الآن مطرح هست و هنوز هم داعیه مقابله و معارضة را هنوز می‌دهد و اینها، ما

مشاهده کردیم که تمام تجهیزات بیمارستانها در این کشور از بهترین و جدیدترین دستگاه‌های موجود در آمریکاست. یک کشور کمونیستی که این به این کیفیت هست و اینها و از آنها سؤال کردیم اینها را شما از کجا آوردید؟ چطور خودتان مدعی فرض کنید که مقابله با فرهنگ فرض کنید بروشووازی آمریکا هستید و فرض کنید که فرهنگ فئودالی که الآن در آمریکا هست و به این کیفیت و بعد این نوع برای بیمارستانهایتان و برای مراکز بهداشتی‌تان، جدیدترینش را آن هم، که شاید حتی در خود آمریکا هم در خیلی از بیمارستانهایش نباشد، شما در اینجا گرد آوردید؟ اینها گفتند: ما برای جان انسانها ارزش قائل هستیم. جوابی که به ما دادند این بود: ما برای جان انسانها کلام همین دوست محترم ما این بود که گفتند ما برای جان انسانها ارزش قائلیم، مسائل اعتقادی‌مان به جای خود، مسائل فرهنگی همه به جای خود، اما از نقطه نظر مسائل اجتماعی تا جایی که به جان انسان و امنیت انسانها مربوط می‌شود، ما ارزش قائلیم. بعد مطلبی که ایشان گفت این بود که آنها گفتند: ما سی و سه درصد بودجه کل کشور را به مسائل بهداشتی مردم اختصاص دادیم. التفات کردید؟ این یک مملکت کمونیستی است. مملکتی که دین ندارد، کمونیست هستند دیگر. نه اسلام هست و نه مسیحیت هست و نه امثال ذلک و مطلب درست است، باید هم همین طور باشد. مطلبی که اینها می‌گویند، صحیح است. چقدر اسلام برای جان انسان و برای حیات انسان ارزش قائل است چقدر ما



در روایات داریم، کسی که انسانی را از مرگ نجات بدهد چه کرده است، کسی که فرض بکنید که حاجت مؤمنی را روا کند، بیماری شخصی را متعهد بشود، پرستاری را بکند، چقدر ما روایات راجع به پرستاری از مریض داریم؛ کسی که یک مریضی را پرستاری کند خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند، ملائکه هر قدمی را که برمی‌دارد به آن خانه مریض، برای او رحمت و مغفرت و اینها می‌فرستند. اینها چیزهایی است که در درون ماست و ما از آن غافلیم.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد \*\*\* آن چه خود داشت زیگانه تمنّا می‌کرد

ما در درون خود همه چیز را داریم و در فرهنگ اسلامی خود ما همه مسائل را داریم. کجا اسلام گفته باید برویم به این ساختمانهای آسمان خراش و کذا اینها پرداخت و لیکن آن مسائل اصلی، در آن لحاظ نشده باشد؟ آن مطالبی که مهم تر هست، آن چیزی که مربوط به وضعیت خود انسان است، رشد علمی خود انسان است، ترقی و تکامل خود انسان است، آن مهم است، به آن باید پرداخت. حالا ما یک ساختمان فرض کنید که چهل طبقه بسازیم، بگوئیم: آقا! فرض کنید که در خاورمیانه این ساختمان ما فرض کنید که اول است. ساختمان که برای ما کاری انجام نمی‌دهد. پس باید در آن مسائلی را که ما آن مطالب را به کار می‌گیریم و به عنوان یک تکلیف و به عنوان یک فرهنگ در جامعه مورد استفاده قرار می‌دهیم، بین

آن چه که به مسائل فرهنگی و به اصالت اسلامی ما خدشه وارد می کند یا آنچه که هویت اسلامی و انسانی ما را تقویت می کند، بین آنها فرق بگذاریم و اینها را با هم خلط نکنیم. این مقدمه‌ای بود که قدری به طول انجامید. فلذا ما دیدیم که از یک نظر ارتباط ما با رفقا و با دوستان اگر روی منبر بنشینیم طبعاً بهتر خواهد بود و از جهت دیگر، این نکته یک وقتی غفلت نشود که خدای نکرده، خدای نکرده ما در تحت تأثیر حرف و نقلها و بعضی از مسائل منفعلانه از مواضع اسلامی خود عقب نشینی کنیم. نخیر، وظیفه علماء و خطبای نماز جمعه و هر کس این است که آن هویت اسلامی و مظاهر اسلامی را حفظ کنند. چقدر مناسب است که همه در هر مرتبه‌ای و در هر رتبه‌ای که هستند به جای صندلی، به جای تریبون، به جای اینکه بایستند، یک منبر تهیه کنند، کاری ندارد بگذارند، بروند قشنگ روی منبر بنشینند و هر کسی هم هر حرفی می زند بگذارید بزند، آن حرف را از سر دلسوزی نمی زند بلکه اغراضی دارد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: ثلاثه اشياء؛ سه چیز حقیقت عبودیت است؛ اول: أن لا یری العبد لنفسه فیما حوَّله الله ملکاً «اینکه بنده در آن چه که خداوند به او داده احساس ملکیت نکند» یعنی وقتی به خود نگاه می کند و به نفس خود می نگرد، تعلقی را نسبت به این مال احساس نکند. نه اینکه ملکیتی نباشد،

ملکیت را ملکیت خدا بدانند و خود را وکیل بدانند در این تصرّف نه مستقل و نه مُستغنی. گرچه کیفیت تصرّف ممکن است تفاوتی نکند. البتّه تفاوت می‌کند، حالا عرض می‌کنم خدمت رفقا که مسأله فرق می‌کند ولی صحبت در این است که یک وقت انسان بین خود و بین مُتعلّقات خود و مُتملّکات خود به نحوی رابطه برقرار می‌کند که دیگر هیچ روزنه‌ای را برای تغییر و تبدل به وجود نمی‌آورد و جلوی تمام روزنه‌ها را می‌بندد و جلوی تمام آن چه که قابل نفوذ هست سدّ می‌کند، دیواری بین خود، در درون خود، بین خود و بین آن متملّکات خودش دیواری قرار می‌دهد و دیگران را از نفوذ در این حیطه منع می‌کند. یک وقتی به این نحو است، یک وقتی نه، بین خود و بین مایتملّک خود ارتباط و تعلق می‌بیند ولی آن تعلق، تعلق تامّ نیست، تعلقی نیست که همه روزنه‌ها را ببندد، تعلقی نیست که جای نفوذ باقی نگذارد، این نحوه تعلق وجود ندارد. تعلقی است که اختیار تصرّف را لازم است نه اینکه قطع هرگونه تعلّقات خارج از این حیطه را نسبت به خود، چون یک وقتی انسان تعلق دارد، فرض کنید که من باب مثال در تعلق ازدواج، در تعلق نکاح که البتّه این را هم شارع این را بیان کرده برای انسان، شارع بیان کرده، البتّه مقتضای طبیعت انسانی هم و از مقتضای مسائل فطری هم همین است. مرد نسبت به زن احساس تعلق می‌کند به نحوی که روزنه‌ها را در این ارتباط، همه را می‌بندد. ارتباطات را در این تعلق حفظ می‌کند. حالا ما کاری نداریم که بعضی از جاها و

مسائل دیگر که نه، آنها هم آمدند همین استفاده را از اینجا شاید کرده باشند؛ نه، آن چه که مقتضای غیرت و مقتضای مردانگی مرد و شوهر است و مقتضای عمل به دستورات اسلام است و دستورات دین، این است که مرد قیومیت بر زن خود داشته باشد و هر چه که موجب می شود این قیومیت سلب بشود باید جلوی آنها را بگیرد. مرد باید نسبت به مسائل زندگی تسلط داشته باشد، قیومیت داشته باشد، تصرف بتواند بکند. نه اینکه زن هر جا بخواهد برود، هر جا بخواهد بیاید، با هر که بخواهد ملاقات کند، با هر که بخواهد برخورد کند، با هر که بخندد، با هر که حرف بزند؛ این حرفها نیست، مرد باید بداند زن او کجا می رود و کجا می آید، کی به او تلفن می زند، چه صحبتی می شود و مسائلی که مطرح می شود چگونه است. شاید بعضی ها بخواهند در زندگی انسان اختلال ایجاد کنند، شاید بعضی بخواهند در زندگی انسان تشویش به وجود بیاورند، شاید بعضی .... بالأخره همه افراد که يك جور نیستند، فرهنگها مختلف است، بعضی افراد اصلاً ملتزم نیستند، آنها را باکی نیست، این که با هر کسی و با هر نوع بخواهند ارتباط داشته باشند. مرد باید تسلط داشته باشد، هر کسی نباید با زن انسان صحبت کند، هر کسی نباید ...، افراد صالح، افراد مفید، افرادی که موجب رفع کدورت و رفع قبض و موجب انبساط و موجب ابتهاج و موجب روحانیت، نه اینکه افرادی که وارد در دنیا کنند، افرادی که متوغل در دنیا کنند، افرادی که تشویش و اضطراب را در خانواده بیاورند؛ انسان

دست را باز بگذارد و به هر جا تلفن بشود و به هر کسی تلفن بزند. بسیاری افراد را ما وقتی که با آنها صحبت می‌کردیم با این مسائل مرد می‌گفت: من نمی‌دانم صبح از منزل بروم بیرون، این زنب کجا می‌رود، کجا، اصلاً نمی‌دانم، اصلاً خبر ندارم. این زندگی نشد، این صحیح نیست. باید این مسأله ازدواج و مسأله نکاح و این زوجیت در چهارچوب قوانین اسلام و قوانین زوجیت باید محفوظ بماند تا نظام خانواده پابرجا باشد و آلا اگر مرد به کار خود و زن هم به کار خود، این که دیگر نظامی نیست، این که دیگر کاری نیست، این صحیح نیست.

در اینجا شرع این مطلب را جدا کرده، روزه‌ها را شرع می‌بندد، راه‌های نفوذ که موجب اختلال در زندگی خانوادگی است، این راه‌ها را می‌بندد. زن بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از منزل خارج بشود. بارها مرحوم آقا می‌فرمودند: بعضی از زنها می‌آیند سراغ ما، آقا! شوهران ما اجازه نمی‌دهند ما مشهد به زیارت امام رضا برویم. آقا می‌فرمایند: آمدن به زیارت بدون اجازه شوهر حرام است. شوهرشان از مخالفین بود، از مخالفین مرحوم آقا بود و اصلاً زنش را نهی می‌کرد و منع ایجاد می‌کرد و حَجَّز ایجاد می‌کرد و سد به وجود می‌آورد برای ارتباط، ولی ایشان می‌فرمودند: تا وقتی که شوهرت اجازه نداده است نمی‌توانی به مشهد برای دیدن ما بیایی، نمی‌توانی. این دستور، دستور سلوک است و مرام و مکتب ایشان هم همین طور بود. بدون اجازه مرد نمی‌تواند بیرون برود، بدون اجازه مرد نمی‌تواند در

جلساتی شرکت کند، بدون اجازه مرد نمی‌تواند کاری انجام بدهد حتی بعضی از فقهاء فتوا داده‌اند که بدون اجازه شوهر در مال خود هم نمی‌تواند تصرف کند. یعنی مال، مال زن هست. ملکیت هم برای مرد، هم برای زن هر دو است. درست است، ولی باید با اجازه شوهر تصرف کند؛ شوهر نمی‌تواند مال زن را بردارد، این مسأله یک وقتی اشتباه نشود، حتی یک ریال و یک ذره نمی‌تواند در مال زن، شوهر تصرف کند و آن را به میل و دلخواه خودش خرج کند؛ این یک مسأله است. مسأله دیگر اینکه این مالی که زن دارد، از این مال می‌خواهد استفاده کند، از این مال می‌خواهد خرج کند، بعضی‌ها حتی فتوا دادند، این باید با اجازه شوهر باشد، البته در تحت بعضی از شرایطی. به این مقدار مسأله مهم است. آمدن بیرون از خانه در صورتی که مرد کراحت داشته باشد حتی او را منع نکند ولی کراحت داشته باشد، این آمدن بیرون از خانه برای زن اشکال دارد شرعاً. البته بعضی‌ها هستند می‌آیند می‌گویند که: آقا! شوهر ما راضی است. من می‌گویم: چطور رضایتش را کسب کردی؟ آخر این هم یک مسأله است دیگر. قضیه، قضیه آن کفن دزد نشود؛ گفت: پسر! تو یک عمر آمدی دزدی کردی می‌خواهم یک کفن حلال برای من پیدا کنی. فردا یک کفن تمیز، عالی آورد داد به مادرش. گفت: راضی بود. گفت: چطور راضی بود؟ گفت: چماق را برداشتم اولی را زدم توی سرش گفت راضیم. این جور نه جانم! فایده ندارد، خودمان را گول نزنیم، این نحوه فایده ندارد، باید شوهر

طیب خاطر داشته باشد تا این رفت و آمد مُمضی باشد. برای کی ما می‌رویم بیرون و می‌آئیم؟ برای کی رفت و آمدی می‌کنیم؟ برای چه کسی در این مجالس شرکت می‌کنیم؟ مگر برای خدا نیست؟ خدا این راه را قرار داده. حالا ما خدا را کنار گذاشتیم، دور می‌زنیم. ما می‌گوییم خدا ولی دنبال هوای نفس می‌رویم. کی را داری گول می‌زنی؟ ملائکه که گول نمی‌خورند آقا جان! می‌نویسند به پایت؛ رفتن در این مجلس حرام، حالا می‌خواهی برو می‌خواهی نرو. خودم شاهد بودم که مرحوم آقا به یک زن داشتند می‌فرمودند: می‌دانم شوهر تو برای رفتن به زیارت امام رضا راضی نیست، تو بدان که رفتن به این زیارت امام رضا برای تو معصیت شمرده می‌شود. خودشان داشتند می‌گفتند، من می‌شنیدم. امام رضا که زائر نمی‌خواهد، امام رضا می‌خواهد طبق قانون و طبق برنامه، شیعیانش عمل کنند. امام رضا حساب است کارش، امام رضا کارش حق است، امام رضا کارش صحیح است. ما از یک طرف می‌گوئیم امام رضا، از یک طرف دنبال خودمان می‌رویم، نفس خودمان را انداختیم جلو امام رضا را هم کرده‌ایم سیپر. کجا داری می‌روی خانم؟ دارم می‌روم زیارت امام رضا. شوهرت راضی است؟ ا...! دارم زیارت امام رضا می‌روم می‌خواهد راضی باشد می‌خواهد راضی نباشد، معنی ندارد. هر قدمی که از منزل برمی‌داری، ملائکه چپ دارند برات می‌نویسند، راست کاری ندارند، ملائکه راست بیکارند، خوابیدند. تا وقتی برمی‌گردی در منزل ملائکه لعنت

می‌کنند طبق روایاتی که داریم. به زیارت امام رضا رفتی ولی لعنتت می‌کنند. به زیارت خدا رفتی لعنتت می‌کنند. مگر در مواردی که در آن موارد اطاعت از شوهر موجب معصیت بشود، در آن جا از شوهر نباید اطاعت کرد. مثل اینکه فرض کنید که زن واجب الحج است، مشکلی هم ندارد، شوهر ممانعت می‌کند. نخیر، واجب است زن به حج برود ولو اینکه شوهر بگوید تو را طلاق می‌دهم باید به حج برود و شوهر هم او را طلاق بدهد، طلاق بده. یا اینکه زن می‌خواهد روزه بگیرد، شوهر ممانعت می‌کند، باید زن روزه بگیرد، زن می‌خواهد نماز بخواند، شوهر ممانعت می‌کند، باید نماز بخواند. در آن مسائل واجب و ترك محرمات، در آن مسائل اطاعت از شوهر حرام است ولی در سایر ... راه این است آقا جان! اگر ما می‌خواهیم راه خدا را برویم این است قضیه، اگر می‌خواهیم راه‌های دیگری برویم که راه‌های دیگر الی ماشاءالله هر سلیقه‌ای، خودش راهی را بوجود می‌آورد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند که: انسان در ارتباطش با ملک و ارتباطش با این مال حضرت می‌فرمایند که نباید نظر استقلال‌ی نگاه کند که روزه‌ها را ببندد. ارتباط انسان با مال، باید ارتباط وکالتی باشد، امانتی باشد. وکیل از طرف موکل وکالت بر چه دارد؟ دخل و تصرف دارد ولی دخل و تصرف در حدود اذن موکل و محدوده تعریف موکل؛ در آن محدوده نه بیشتر. شخصی مالی را پیش کسی امانت گذاشته آیا آن شخص امین می‌تواند در آن مال تصرف کند؟ نمی‌تواند



تصرف کند ولو اینکه بگوید بعداً من این مال را در سر جایش قرار می‌دهم ولی حق تصرف ندارد. یکی از دوستان خدا رحمت کند نقل می‌کرد می‌گفت: خدمت مرحوم آقا شیخ محمد جواد انصاری بودیم؛ یک روز ایشان یک مقداری پول، ظاهراً سکه بوده، پیش ایشان امانت می‌گذارند، می‌گویند این پیش شما امانت باشد. مدتی می‌گذرد این شخص کارش به یک گرفتاری برخورد می‌کند و از کسی هم نمی‌توانسته استقراض کند، به ذهنش می‌رسد این پولی که الان ایشان امانت گذاشتند پیش این شخص، این را بردارد و استفاده کند و بعد دوباره در سر جایش قرار می‌دهد، امانت است دیگر. این را برمی‌دارد و مصرف می‌کند. از وقتی که این مال را مصرف می‌کند زندگی این برمی‌گردد. شروع می‌کند به افت کردن، هی افت می‌کند، می‌آید، می‌آید... پایین، تا جائی که اموالش را همه را می‌فروشد برای گذران زندگی. قرض پیدا می‌کند، طلبکارها می‌آیند، راه‌ها بسته می‌شوند، خلاصه کار به جایی می‌رسد که منزل خودش را هم در معرض فروش قرار می‌دهد. حتی با آن شخص مشتری و خریدار قرار می‌گذارند که بیایند و آن منزل را بخرند و آن شخص هم حاضر می‌شود بیایند در محضر که معامله کنند و مسأله را تمام کنند. او خودش نقل می‌کرد، می‌گفت: همین که من می‌خواستم این دفتر را امضاء کنم یک مرتبه دیدم یک صدای یال‌اللهی می‌آید. می‌گوید متوجه شدیم، چیست قضیه؟ دیدیم که آقای انصاری دارند از این پله‌ها می‌آیند بالا، آمدند بالا و یک کیسه درآوردند و

گفتند: بیا آقا جان! این پول قرض را برو بده و منزل را بفروش و در امانت دیگر خیانت نکن. امانت را نمی‌شود انسان دست بزند، در امانت باید طبق اجازه و طبق اذن آن شخص باید نگهدارد. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) امانات را انسان باید به اهل نگاه دارد. قبلاً عرض کردیم، آن چه که انسان به او تعلق دارد امانات الهی است در دست انسان. زن امانت الهی است در دست انسان، انسان باید این امانت الهی را در راه تربیت صحیح شکوفا کند. در روز قیامت الآن دارم به شما می‌گویم فردا نگوئید نگفتی در روز قیامت یکی از سؤالهایی که از من و شما می‌کنند این سؤال است که: آیا این زنی که ما به تو عنایت کردیم در راه صحیح و در تربیت صحیح او را قرار دادی یا به واسطه اهمال تو به بعضی از لغزشها و به بعضی از خطاها افتاد؟ این یکی از سؤالهای روز قیامت ماست. خیال نکنید بگوئید انسان یک زن می‌گیرد و آن به راه خود و این به راه خود، موسی به دین خود و عیسی به دین خود، هر کسی را مرامی است و هر کسی را تکلیفی است. نخیر، ما مسئول هستیم. حالا تا چقدر شخصی موفق باشد و تا چقدر پذیرش از طرف مقابل باشد آن مطلب دیگری است، انسان کوتاهی نباید انجام بدهد. نسبت به بچه، اینها همه امانات الهی هستند، انسان باید این امانات را در تربیت صحیح قرار بدهد. اسم

صحیح برای فرزندش قرار بدهد، در محل صحیح او را به تربیت اسلامی و به آن رشد اسلامی، او را قرار بدهد، تمام اینها مال، امانت الهی است. امام صادق می‌فرمایند: ان لا یری العبد لنفسیه فیما حوّلہ اللہ ملکاً. انسان باید نسبت به این مال به دید امانت نگاه کند. نسبت به آن چه که به او داده شده باید به دید امانت نگاه کند. یک روز از مرحوم آقا سؤال کردم: آقا! شما وقتی که ایشان به مشهد مشرف شده بودند، آن افرادی که سابق با مرحوم آقا ارتباط داشتند می‌دانند، موقعیت ایشان، مسجد ایشان، ارتباطات ایشان، در زمان سابق به چه نحوی بوده، مسجد ایشان یکی از مهمترین مساجد طهران بوده، ارتباطات ایشان همین طور. وقتی که استاد ایشان به ایشان فرمود: حالا دیگر موقع رفتن به مشهد است و شما باید دیگر به مشهد بروید، ایشان فوراً حرکت کردند، حرکت کردند برای مشهد. همان طوری که همین استاد به ایشان گفته بود وقتی که ایشان در نجف بودند حواله شما را به طهران دادند. نمی‌دانم ایشان مسأله را در روح مجرد دارند یا نه؟ مسأله‌ای که خودشان برای من بیان کردند این بود که فرمودند:

<sup>۱</sup> سوره النساء (۴)، صدر آیه ۵۸

وقتی که با مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه به حرم امیرالمؤمنین مشرّف شدیم، بیرون آمدیم در آن ایوان طلا انشاالله خدا قسمت همه بکند که به زیارت امیرالمؤمنین و سایر عتبات عالیات مشرّف بشوید در آن ایوان، همین که از حرم بیرون آمدیم آقای حدّاد ایستادند رو کردند به من، گفتند: امیرالمؤمنین حواله شما را از این به بعد به طهران دادند. ایشان

می گفتند: وقتی آقای حدّاد این حرف را به من زدند من اصلاً یک مرتبه شوکه شدم، اصلاً یعنی چه؟ می فرمودند ایشان: من اگر یک وقت خواب آمدن به ایران را می دیدم تا یک هفته پریشان بودم. اصلاً این جورى ایشان، دل کنده بودند و قطع امید و قطع علقه برای برگشتن به ایران کردند. مسائلى بوده، خیلی، قضایای عجیبی ایشان مبتلا شده بودند به نحوی که اصلاً دندان برگشتن به ایران را کنده بودند. اصلاً من شوکه شده بودم ولی در عین حال وقتی امر استاد هست، دیگر می فرمودند: من لحظه‌ای درنگ نکردم، لحظه‌ای درنگ نکردم. وقتی که ایشان مشهد آمدند یک روز من به ایشان عرض کردم که: آقا شما این مدت اقامتی که در طهران داشتید به چه نحو بوده؟ چه جور شما به این مسأله فکر می کردید؟ چه ارتباطی بود بین شما؟ ایشان فرمودند: فلانی! من وقتی که از نجف آمدم، همیشه این در ذهنم بود که یا به نجف برگردم و یا به علی بن موسی الرضا؛ به یکی از این دو «علی»، عبارت ایشان این بود: یا به علی و یا به علی بن موسی الرضا، به یکی از این دو تا، خداوند این دو می را قسمت ما کرد و تو بدان در این مدت بیست و دو سالی که من در طهران بودم، یک ساعتش را به اختیار خود نبودم. این طهرانی که همه برای او جان می دهند. حالا دیگر اینها مسائل، مسائل تخصصی است و ما دیگر وارد در این مطالب نشویم و ایشان می فرمودند: دیگر از طهران و مسجد قائم پیش من صحبت نکنید. یعنی بیست و دو سال یک فرد در یک مسجد، آن هم

بهترین مسجد، به ارشاد و تبلیغ و وعظ و اینها می‌پردازد ولی دلش جای دیگر است؛ این منظور امام صادق است. امام صادق می‌فرماید: تعلق نداشته باش، تکلیف به تو می‌کنند: در فلان جا برو نماز بخوان، خب نماز بخوان؛ تکلیف می‌کنند: در فلان جا برو اقامت کن، توطن کن، سکونت کن، بسیار خوب؛ تکلیف می‌کنند: در فلان جا برو فلان کار را انجام بده؛ تکلیف می‌کنند: در فلان جا فلان موقعیت و فلان پُست را بپذیر ولی تعلق داشتن يك مطلب دیگر است. لذا وقتی که می‌گویند: آقا! برو مشهد، فوراً چمدان را برمی‌دارد، ما رفتیم. ایشان وقتی که می‌خواستند حرکت کنند بروند مشهد، گفتیم: آقا! کجا دارید می‌روید؟ می‌خواهم زیارت علی ابن موسی الرضا بروم شاید يك اربعین طول بکشد. يك اربعین کشید تا آخر عمرش. شاید يك اربعین طول بکشد، يك چهل روزی، حالا فعلاً می‌رویم. من دیدم این چمدانی که ایشان دارند می‌بندند مال يك اربعین نیست. گفتم: آقا! این حکایت از بیش از اربعین .... حالا آقا يك اربعین قصد می‌کنیم، حالا يك اربعین .... نمی‌خواستند این طور مطرح بشود، می‌خواستند کم‌کم مثلاً مطالب .... اصلاً انگار نه انگار، بیست و دو سال کسی در طهران باشد، آن هم با این موقعیت، آن هم با این رفت و آمد، آن هم با این جلسات، آن هم با این مسائل، حالا موقعی که می‌خواهد تازه اینها يك ظهورات گسترده‌تر و وسیع‌تری می‌خواهد بوجود بیاورد، ما رفتیم خداحافظ. این چیه؟ این همان عبدی است که امام صادق

می فرماید. این عبد، عبد صالح است، این تعلق ندارد. حالا رفته مشهد می فرماید که: دیگر خداوند بار ما را در این آستان قرار داد.

علی کلّ حال، تعلق نباید باشد. تعلق داشتن با ملکیت دوتاست. اگر ما به یک دید وسیع تری بخواهیم نگاه کنیم و دقیق تر، همان طوری که خدمتتان عرض شد، اصلاً مالک حقیقی انسان پروردگار و صاحب مقام ولایت است و این مسأله شرعاً مبرهن است. یادم است در آن وقتی که راجع به مسأله‌ای، همین مسائل، ما در خدمت استادمان مرحوم آیت الله حائری درس می خواندیم، راجع به این قضیه صحبت شد؛ یک روز خیلی ما با ایشان بحثمان دیگر بالا گرفت و رضوان الله علیه ایشان بسیار مرد منزّه و متقی و معرض از دنیا بود، مرحوم آقای حائری. ایشان هر وقت مجال پیدا می کرد به زیارت امام رضا می رفت. بارها ما می دیدیم وقتی که سوار اتوبوس می شدیم می خواستیم بیائیم طهران، می دیدیم ایشان بلیط گرفته از همین شرکت، یک ترانسپورتنی بود، برای مشهد بلیط گرفته. می رفت یک شب، دو شب می ماند برمی گشت. روز شنبه ما می رفتیم سر درشان از مشهد برگشته بود. هیچ کس هم اطلاع نداشت، هر وقت هم مشهد می خواست برود، زیارت امام رضا، نصفه‌های شب می رفت که کسی ایشان را نبیند، نیمه‌های شب می رفت. بسیار مرد منظم و بسیار مرد متقی بوده، خیلی. از تقوای ایشان و از اعراض ایشان خلاصه حکایتها ما داریم که اینجا جایش نیست انشاءالله در جاهای دیگر. ما راجع به این

مسأله، من یادم است همان موقع که، خب، نظر فقهی ایشان این بود که حتی حدود تصرّفات امام محدود است. من می گفتم: نه، تصرّف امام نامحدود است، ولایت امام عین ولایت خداست، ما به امام از دید يك بشر نگاه می کنیم آنگاه می گوئیم چگونه امام ممکن است فرض کنید که دخل و تصرّفی خارج از حدود برایش میسور باشد؟ امام علیه السّلام فرض کن حکم به طلاق زن بکند، ایشان نمی پذیرفتند. امام علیه السّلام فرض کنید که حکم به يك مسأله ای بکند در خارج از حدودی که حالا به نظر آن می آمد، نمی پذیرفتند. من عرض می کردم: نه، طبق ادلّه اگر ما ولایت امام علیه السّلام را ولایت تکوینی بدانیم بین ولایت تکوینی امام و بین ولایت تکوینی پروردگار دیگر فرقی نیست، ما دو ولایت تکوینی که نداریم، يك ولایت تکوینی است، آن ولایت تکوینی ظهورش در امام عصر عجل الله تعالی فرجه است. لذا امام زمان علیه السّلام به خود ما از ما نزدیک تر است پس بنابراین امام علیه السّلام یختار ما یشاء و ما لنا ان نسأل عنه و ما لنا ان نکلّفه و ما لنا ان نحملّ علیه «چیزی را ما نمی توانیم بر امام تکلیف کنیم.»

امام علیه السّلام از حدود تفکّر و تخیل و تصوّر ما خارج است. او افقش افق توحید است، فکر او فکر توحید است، اراده او ارادت الله است، مشیت او مشیت الله است، آیات قرآن هم بر این مسأله گواه است. (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يُكَوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ)<sup>۱</sup> نکره در سیاق نفی افاده عموم می دهد. هیچ گاه نمی توان تصوّر کرد در قبال قضاء خدا و قضاء رسول انسان از خودش ابراز اختیار کند، ابراز مشیت بکند. چرا؟ قاعده عقلی است، چون مسیر ما مسیر خداست. این خیلی عجیب است. یعنی این دو تا چهار تا را نمی دانم چرا بعضی ها متوجّه نمی شوند. آخر کسی که راهش راه خداست و رسیدن به نعمات الهی است نباید حرف او را گوش کند؟ خیلی عجیب است. بله، یک وقتی مسأله آخرت بر اختیار ما بوده، بهشت و اینها در اختیار ماست، ما کم کنیم، ما زیاد کنیم، انتخاب کنیم، یک وقتی نه، هر چه بیشتر به سوی خدا و به سمت خدا و اتّجاه ما اتّجاه الی الله باشد از آن مراتب نصیب بیشتری داریم، آن وقت آیا ممکن است با توجّه به این اصل و به این موضوع و با این تعریف آن وقت به خدا بگوییم: خدایا! تو نمی توانی به ما این را بگویی؟ خدا می گوید: مگر تو نمی خواهی به طرف من بیایی؟ خب باید حرف من را گوش بدهی. مگر اطاعت

<sup>۱</sup> سوره الاحزاب (۳۳)، صدر آیه ۳۶

بیشتر از من برای تو فائده نمی آورد؟ مگر موجب استجلاب رحمت بیشتر نیست؟ اگر نیست پس چگونه امتیاز قائل می شوی؟ و تمیز و تفریق می اندازی بین موارد؟ در این جا بله، در این جا نه، یؤمن بَعْضٌ و یُکْفَرُ بَبَعْضٍ در بعضی جاها بله و در بعضی جاها نه. وقتی



این مسأله ثابت شد دیگر اختیار امام عین اختیارالله است، مشیت امام عین مشیت الله است. روی این جهت حتی از نقطه نظر عقلی و نقلی امام زمان علیه السلام مالک حقیقی خود ما و آن چه که به ما تعلق دارد است. اما در عین حال آزاد گذاشته، هم عقلاً و هم نقلاً، هم بر اساس مبانی فلسفه و حکمت و هم بر اساس مبانی فقهی، نه من درآری.

چطور اینکه فرض کنید که راجع به مسائل وجوه شرعیه چطور می گویند؛ راجع به مسائل شرعیه و وجوه شرعیه حاکم شرع مالک این وجوهات نیست. گرچه بعضی ها فتوای به ملکیت دادند و حاکم شرع را مالک می دانند نسبت به وجوهات، گرفتن خمس از افراد و صرفش در موارد، مالک می دانند. یعنی همان طوری که شما فرض کنید که من باب مثال مالک آن متعلقات خود و ما یملک اموال خودتان هستید، حاکم شرع هم مالک آن وجوهاتی می دانند که قبض می کنند ولی این مسأله صحیح نیست. حاکم شرع وکیل است و نماینده است. مالک وجوهات نیست، وجوهات مالکش امام زمان است، بنده نیستم. باید در همین موردی صرف بشود که خود آن حضرت گفته. اگر من مالک باشم دیگر بر طبق میل خود من صرف می کنم نه آن چه را که حضرت فرموده و ادله شرعی هم بر این مسأله قائم است. تصرفی که حُکام عام شرع و ذوی الحصبه دارند نسبت به اموال، از تصرف وکلای خصوصی ائمه در زمان حیاتشان که اقوی نیست. امام علیه السلام به وکلای

خود می‌فرماید: آن اموالی که الآن در اختیار داری اینها را به مدینه بفرست. نمی‌آید بگویند: بنده مالک هستم. با این که آنها وکیل خصوصی بودند، وکیل خصوصی از وکیل عام اقوی است تصرفش. لذا حاکم شرع مالک نیست، به عنوان یک وکیل است. چطور اینکه در میان مردم این وکالت مرسوم است و دارج هست همین طور حاکم شرع وکیل است و باید در آن موردی که می‌داند صرف کند. مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه در یک مجلسی بودیم، ایشان می‌فرمودند: وقتی که من درس فلسفه می‌گفتم مرحوم آیت الله بروجردی بنابر بعضی از مصالحتی مرا منع کردند از تدریس فلسفه. پیغامی که ایشان برای من فرستاده بودند این بود ببینید! چقدر پیغام جالبی هست و جواب علامه چقدر واقعاً جواب متینی است ایشان می‌گفتند: حوزه علمیه به واسطه وجوهاتی می‌گردد که این وجوهات از افرادی می‌آید که آنها شرط می‌کنند صرف این وجوهات را فقط در مسائل فقهی و مسائل اصولی و شرعی و ما اگر بخواهیم اینها را در غیر از این مسائل که مسائل فلسفی و حکمی و عرفانی و تفسیری است، بخواهیم صرف بکنیم، این خارج از حدود اجازه مُأدّی است، آن کسی که دارد می‌پردازد. علامه طباطبایی می‌گفتند: غلط می‌کند آن شخصی که می‌آید به یک مرجع، به یک حاکم شرعی وجوهات را پردازد، آن بیاید تعیین تکلیف برای مرجع بکند، حق ندارد. آن وظیفه‌اش این است که بیاید این مال را پردازد حالا آن حاکم شرع می‌خواهد این مال را به دریا بریزد،

دیگر به او چه مربوط است؟ اصلاً او چه کاره است که بیاید بگوید: آقا! من این مال را به شما می‌پردازم شما در فقه و اصول خرج کنید؟ به طلبه‌هایی بدهید که این طلبه‌ها در فقه و اصول باشند؟ حق ندارد، آن وظیفه‌اش این است که بلند شود بیاید، دست یک حاکم شرع، مجتهد، دستش را ببوسد بعد هم بگذارد سرش را پایین بیندازد و بگوید خدا حافظ شما. حالا آن دلش می‌خواهد توی جوی بریزد، دلش می‌خواهد فرض بکنید که برای طلبه‌ها خرج کند، دلش می‌خواهد برای فقراء خرج کند، دلش می‌خواهد برای افراد عادی خرج کند، در هر موردی می‌خواهد خرج کند بر طبق مُدرکات خودش، از مبانی و از روایات، بر طبق آن باید انجام بدهد، آن حق ندارد. لذا آقای بروجردی دیگر حرفی نزدند. حرف، حرف سنگین و متینی است و جواب هم ندارد و بلا و مصیبتی که بر سر حوزه نجف آمد از این جا آمد.

مرحوم علامه طباطبایی این قضیه را هم نقل کردند این را می‌گوییم و مسائل...؛ خیلی می‌خواستیم چیز کنیم، این مقدمه‌ای که گفتیم آن مقدمه ظاهراً وقت مجلس را گرفت، انشاءالله برای جلسه آتی ایشان می‌فرمودند در حوزه نجف، سابق، درس فلسفه و عرفان داده می‌شد ولی به واسطه بعضی از مسائلی که بعد پیش آمد که جای صحبتش نیست و من مقداری از اینها را به طور مکتوب آورده‌ام، این حوزه دیگر از تدریس فلسفه محروم شد، از تدریس عرفان محروم

شد و به عنوان یک امر اجنبی با این مسأله برخورد می‌کردند و آن طوری که معروف است و مشهور هست بسیاری از اعظام برای رفتن منزل مرحوم قاضی رضوان اللّٰه علیه در شب، عبا به سر می‌کشیدند، می‌بینید کار به کجا باید بکشد که رفتن منزل مرحوم قاضی جُرم محسوب می‌شد. عبا به سر می‌کشیدند، این طرف را نگاه می‌کردند، آن طرف را نگاه می‌کردند که کسی آنها را نبیند. همان طوری که بعضی از چیزها را ما الآن می‌بینیم؛ به این نحو. حالا مرحوم قاضی کی بود؟ از نظر علمی کم بود؟ از نظر اخلاقی کم بود؟ آیا چیزی شما از مرحوم قاضی دیدید؟ مسأله‌ای مشاهده کردید؟ چه بوده؟ کفر گفته؟ ولایت ائمّه را انکار کرده؟ مردم را به بی‌دینی سوق داده؟ چکار کرده؟ این آقای قاضی چه کار کرده، گناهِش چه بود؟ گناه علّامه طباطبایی چه بود؟ بعد ایشان می‌فرمودند: در زمان مرحوم قاضی، مرحوم آقا شیخ محمّد حسین اصفهانی، مرحوم آشیخ محمّد حسین اصفهانی کُپانی رضوان اللّٰه علیه که بسیار مرد بزرگی بود و از اعظام اصولیین و فقهای ما و شعرای ما و ادبای ما و فلاسفه ما بود و از زُهد ایشان و تقوای ایشان حکایت‌های مُحیرالعقولی تعریف می‌کنند. مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی با مرحوم آشیخ محمّد رضا مظفّر و مرحوم آشیخ محمد جواد بلاغی، این سه تا می‌آیند می‌روند به منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی. آسید ابوالحسن اصفهانی در آن موقع مرجع بود و مخالف با فلسفه و عرفان. می‌روند در منزل ایشان. آن خادم خبر

می دهد به مرحوم آسید ابوالحسن که این سه تا از آقایان آمدند. ایشان می آیند، وقتی وارد می شوند، می نشینند، خب معلوم است دیگر، سه نفر و همه در یک مسلک، یکی آشیخ محمدحسین کمپانی یکی هم آشیخ محمدجواد بلاغی صاحب تفسیر مهمّ و فلسفه داروین و یکی هم آشیخ محمدرضا مظفر، اینها همه از افراد مشخص و مبرّز و صاحب علم و حکمت نجف، مشخص بود که مسأله در این زمینه‌ها باید مطرح باشد. مرحوم آسید ابوالحسن می گوید: آقایان! فرمایشی دارند؟ آقا شیخ محمدرضا مظفر ایشان رو می کند به آسید ابوالحسن اصفهانی، یک مقدّماتی را از تبدل مسائل فرهنگی در دنیا و هجوم عقائد الحادی و بی دینی به ممالک اسلامی و خلأ و ضعفی که دستگاه روحانیت در مقابله با این تهاجم دارد مطالبی بیان می کند. بعد ایشان می فرمایند: ما الآن لازم می دانیم به لزوم شرعی و به وجوب شرعی که مجالس تدریس فلسفه و عرفان در میان طلباب نجف باز بشود و ما متعهّد می شویم که طلباب را مسلّح کنیم به سلاح منطق و به سلاح مقابله با آنها. همان کاری که خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه ایشان در قم این کار را کردند. با تمام حرفها و با تمام کارشکنیها مرحوم علامه رضوان الله علیه، واقعاً ایشان حقّ بزرگی بر عالم اسلام دارد و آمد این کار را انجام داد و بحمدالله فعلاً حوزه علمیه قم از این نعمت برخوردار است؛ نعمت تدریس فلسفه و تفسیر و عرفان و مسلّح شدن طلباب و علماء و روحانیین به سلاح منطق در برابر

افکار مُنحط و افکار بی دینی و لابی‌گری و امثال ذلک. وقتی که کلام آشیخ محمد رضا مظفر تمام شد؛ خب ببینید! این جا چطور باید موضع گرفت اینجا چه نحوه باید برخورد کرد. بالأخره این یک مسأله‌ای است. اگر نسبت به این مسأله جای حرف است باید پاسخ داد. آقایان مدعی هستند که الآن هجوم افکار بی دینی است، الآن افکار ماتریالیستی آمده و بر ممالک اسلامی هجوم آورده و ما نمی‌توانیم در قبال اینها به جز با روایات طهارات و نجاسات که به جنگ اینها نمی‌شود رفت، با روایات غسل و وضو و حج که نمی‌شود به جنگ این عقاید رفت و عقیده می‌آید نه ظاهر، ریشه را برمی‌دارد؛ دیگر نه دیری می‌ماند و نه دیاری، نه خانه‌ای می‌ماند و نه صاحبخانه‌ای. مسأله باید جواب داده بشود. آخر با داد و بیداد و اشاعه و تکفیر و اینها که مطلب حل نمی‌شود. التفات می‌کنید؟ آن وقت جواب آقای آسید ابوالحسن را ببینید؛ آقای آسید ابوالحسن اصفهانی در قبال این منطق محکم و قوی منطقی که ببینید، خودتان ببینید، ما نمی‌گوییم، بروید کتابهایی که دارد می‌آید ببینید دیگر در قبال این، ایشان می‌گویند: من حاکم شرعی را مالک وجوهات می‌دانم و من نسبت به این وجوهاتی که اعطاء می‌کنم به طلب نجف، خود را مالک می‌دانم و راضی نیستم یک ریال از این ملک خودم صرف بشود برای تدریس و برای تشکیل مجالس فلسفه و عرفان. این جواب یک مرجع به آشیخ محمد حسین کمپانی است. این است قضیه. این چیزها را ما باید بدانیم، باید بدانیم آقا! شیعه چه نوساناتی

داشته و چه فراز و نشیبهایی داشته. مسائل حقه است. بیان این مطالب برای ادراک صحیح مکتب اهل بیت لازم است. خب آقا! اگر جواب دارید بیاید جواب بدهید؛ بگوید: نه، آقا شما اشتباه می‌کنید لازم نیست، یا بگذارید بیاید، این افکار بیاید، خود امام زمان جلوی اینها را می‌گیرد، بگذارید بیاید و اگر امام زمان جلوی اینها را شنیدم که گفتند اگر امام زمان جلو می‌گیرد، در حوزه نجف را هم ببندید، امام زمان جلوی همه را می‌گیرد، چرا فقه و اصول را درس می‌دهید؟ اگر قرار است امام زمان متکفل باشد؟ بقیه را هم به او بسپارید نه یک مقداریش را. پس کو مکتب امام صادق که می‌فرمود: باید به جنگ با مخالفین بروید و هشام بن حکم را در کنار خودش می‌گذاشت چون با مخالفین با منطق قوی و برهان برخورد می‌کرد، کجا رفت؟ مکتب امام کاظم کجا رفت؟ مکتب امیرالمؤمنین کجا رفت؟ **(وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)**<sup>۱</sup> کجا رفت؟ **(فَبَيِّنْ عِبَادِ\* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)**<sup>۲</sup> کجا رفت؟ این آیات قرآن چه شد؟ اینها همه ناشی از درک ناصحیح مسأله است و یک شیعه باید خود را با واقعیت تطبیق بدهد. قول حافظ، می‌فرماید که:

من آنچه شرط بلاغ است با تو بگفتم \*\*\* خواه پند گیر و خواه ملال

واقعیت با اخفاء مخفی نمی‌شود. واقعیت، واقعیت است، باید مطرح بشود.

انشاءالله امیدواریم که خداوند متعال چشمان ما را بینا و راه ما را مستقیم و سر ما را در راستای رضای خود و رضای اولیاء خودش قرار بدهد. در فرج امام زمان **عجل الله تعالی فرجه الشریف**، فرج باطنی و فرج ظاهری تعجیل بفرماید. ما را از یاران و منتصرین واقعی آن حضرت و ذابین از او قرار دهد. در دنیا از زیارت اهل بیت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم مفرماید.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

<sup>۱</sup> سوره النحل (۱۶)، قسمتی از آیه ۱۲۵

<sup>۲</sup> سوره الزمر (۳۹)، ذیل آیه ۱۷ و صدر آیه ۱۸